

چهل و نهمین جلسہ

شرح و تفسیر صحیفہ سجادیہ

حجت الاسلام والمسلمین استاد حاج علی اکبری



دعای سے ونہم

۱۳۹۳/۰۲/۲۹

فهرست

- ماه رجب، بهار استغفار
- توبه، راه دوستی با خداوند
- درخواست مغفرت از خداوند در سایه صلوات
- ورطه چیست؟
- بانلاق گناه
- بازسازی انسان گنه‌کار در سایه عنایت اهل بیت
- علی بن ابی طالب (علیه الصلاة و السلام)، مظهر صُنْع الهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماه رجب، بهار استغفار

خداوند متعال و مهربان نصیب همه‌ی ما را از فیوضات ماه مکرم رجب فراوان قرار بدهد. معمولاً وقتی که ماه از نیمه می‌گذرد، با شتاب خاصی تمام می‌شود؛ لذا فرصت‌های این ماه غنیمتی است و عزیزان من می‌دانند که - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - بین ماه مکرم رجب و ماه معظم شعبان و ماه مبارک رمضان ارتباط فوق‌العاده‌ای برقرار است و فرض بر این است که انسان مؤمن در مسیر عمر و زندگی‌اش به این مقطع که می‌رسد، در هرکدام از این ماه‌ها مهیا بشود برای بهره‌برداری از ماه بعدی؛ زیرا این ماه‌ها دست به دست می‌کنند انسان مؤمن را تا لیلۃ القدر؛ بنابراین مراقبت خیلی مورد تأکید است؛ به ویژه اینکه در ماه مکرم رجب مؤمنان تلاششان این است که نصیبشان از ولایت امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) و مودت و تعلق خاطر به ولایت آن حضرت بیشتر شود تا ان‌شاءالله با دست‌ان پرکرامت آن حضرت به ماه معظم شعبان - که ماه پیغمبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است - برسند. از آنجا هم به شهرُ الله و مراحل بالاتر و والاتر برسند. این مطالب یادآوری بود به خودم و شما که

این فرصت‌ها را مغتنم بشماریم و هر مقدار که میسر می‌شود، از آنها استفاده کنیم. برخی از راه‌های بهره‌برداری‌اش را جلسه‌ی پیش‌عرض کردیم. در بین همه‌ی اعمال، تأکید، مخصوصاً در ماه مکرم رجب، بر استغفار است. سبک کردن بارهای سنگینی که بین ما و جلوه‌های ناب رحمت الهی فاصله می‌اندازد و ما را محجوب و محروم می‌کند، اهمیت خاصی دارد؛ چون فرمود: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ چنین نیست؛ بلکه کردارشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است. در آیه‌ی بعدی می‌فرماید که این «رین» انسان را از پروردگار متعال محجوب می‌کند.

توبه، راه دوستی با خداوند

معاصی و گناهایی که به آنها مبتلا هستیم، مانع دوستی با خدای متعال می‌شود. مقصد هم بار یافتن به مقام شامخ محبت است. انسان به آنجا برسد، با خدای متعال دوست بشود، بابش را هم که خدای متعال باز کرده و برای رفاقت و انس و محبت فراخوان داده است. فرصت بسیار مغتنمی است. اصلاً اینکه انسان از خاطرش عبور می‌دهد که وارد عالم دوستی با خدای متعال بشود، شوق‌انگیز و بهجت‌آفرین است. منتها مانع

۱. مظفین: ۱۴.

عمده همین حجاب‌هایی است که بر اثر غفلت و معصیت پیدا می‌شود و بین انسان و خدای متعال جدایی می‌اندازد. گناه انسان را کاملاً در مقابل این دوستی قرار می‌دهد. راهش این است که در همان شرایط که انسان گرفتار هست، به امری پناهنده بشود که محبوب خدای متعال است و آن هم توبه است؛ چون فرمود: «يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۲ چراکه خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد. عیبی ندارد، اگر گرفتار اسراف بر نفس و آسیب‌هایی از این قبیل شدید، خیال نکنید که دیگر امیدی برای ورود به باب دوستی با خدای متعال نیست. در همان جایگاه اسارت و گرفتاری به غل و زنجیر معصیت، باب محبت برای شما گشوده می‌شود که باب توبه است. با همین صراحت فرمود: «يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». کسی که جویای طهارت و پاکی باشد، در خطّ رفاقت با خدای متعال قرار می‌گیرد و اگر این حالت در او تقویت بشود و ان‌شاءالله به مقام شامخ «تَوَّابِينَ» دست پیدا بکند - یعنی در توبه مستقر بشود و حالت توبه بر شخصیت او غلبه کند - در زمره‌ی تَوَّابِينَ قرار می‌گیرد. چنانچه حالت توبه بر شخصیت انسان غالب شود، از همانجا وارد رابطه‌ی دوستی با خدای متعال

۲. بقره: ۲۲۲.

می شود و حضرت حق، مزه و شهد محبتش را به او می چشاند و به کام او می ریزد. اگر انسان در توبه صادق باشد، در همان قدم های اول، شهد شیرین محبت الهی را می چشد؛ البته بهره ی افراد متفاوت است و هر کس به فراخور حالش بهره مند خواهد شد.

درخواست مغفرت از خداوند در سایه صلوات

«فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنِي أُسْوَةً مَنْ قَدْ أَنْهَضَتْهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ، وَخَلَّصَتْهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ، فَأَصْبِحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ، وَعَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَذْلِكَ»

این صلوات ها یعنی همان شفیع آوردن و کسب آبرو، کسب وجاهت کردن در پرتو اتصال فکری، قلبی و عملی با ولیّ و اولیاء کامل که فوق العاده گره گشایی هایی می کند. اینجا امام در مقام عفوخواهی است با مقدماتی که طی و عقبه ها و گردنه هایی که مرور شد.

قبل از این، با یک صلوات، شما تقاضا کردید که به رغم ستمی که من بر خود روا داشتم، مرا به من برگردان و ببخش و رحمتت را وکیل برای من قرار بده. این تعبیر، تعبیر فوق العاده زیبا و شیرینی است: «وَوَكَّلْ رَحْمَتَكَ بِاحْتِمَالِ إِصْرِي»، رحمتت را مأمور کن که این بار را از دوش من بردارد. بعد هم می گوئیم که این عادت تو است:

«عَادَتُكَ الْإِحْسَانَ إِلَى الْمُسِيئِينَ فَكُمْ قَدْ لَحِقَتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ» اینجا بازگشت به صلوات است و کمک خواهی و مددجویی از باطن اولیاء کامل و در واقع به جوش آوردن دیگ رحمت خاص الهی است: «فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»

دوستان این را بدانند که موجبات رحمت فراوان است؛ چنان که در تعقیبات نماز عصر می گوئیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ» چندی پیش توفیقی حاصل شد در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَ النَّنَاءِ) یک دهه درباره‌ی «موجبات رحمت» صحبت کردم. در قرآن کریم درباره‌ی اینکه «موجبات رحمت و عزائم مغفرت» چیست، مطالب بدیع و زیبای فراوانی وجود دارد؟ من از آن فهرست که فهرست قابل ملاحظه‌ای است، به شما عرض می‌کنم چیزی که متفاوت از همه‌ی عوامل برانگیزاننده‌ی رحمت الهی است و به تعبیر خودمان دیگ رحمت الهی را به جوش می‌آورد، چشمه‌ی رحمت الهی را می‌جوشاند و باران رحمت الهی را نازل می‌کند عبارت است از صلوات بر محمد و آل محمد (علیه و علیهم السلام).

حضرت رضا (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) فرمودند که اگر چیزی که شما را نجات بدهد پیدا نکردید و هرچه حساب می‌کنید می‌بینید بار خیلی سنگین است و از عهده‌ی جبران بر نمی‌آید، اینجا جای پناه‌جویی در سایه‌سار محبت و لطف محمد و آل محمد

(صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) است که حضرت فرمودند: «يَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا»^۳ کوه گناهان را منفجر و نابود می‌کند و از آن هیچ باقی نمی‌گذارد.^۳

حضرت در اینجا که مقام عفوخواهی است، چنین تقاضایی را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْنِي أُسْوَةً مَنْ قَدْ أَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ» تمسک به عنایت ولیّ خدا که مظهر رحمت خاصّ الهی است و قرار گرفتن در ذیل عنایت محمد و آل محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ)، باعث می‌شود که دل انسان محکم و زبانش به تعبیر ما باز شود؛ مثل کسی که جرئی پیدا کرده، می‌گوید: از تو عفو می‌خواهم، اما نه یک عفو معمولی؛ بلکه می‌خواهم چنان مورد عنایت، لطف و مغفرت تو قرار بگیرم که برای همه ضرب‌المثل بشوم.

«خَطِيئَةٌ» اسم عام گناه است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «بَلِي مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»^۴ بلی، کسانی که مرتکب گناه شوند و آثار گناه سراسر وجودشان را بیوشاند. بنابراین اینجا خطا معنای عام دارد؛ یعنی تمام مراتب گناهان را دربرمی‌گیرد. در این تعبیر زیبا، امام (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) به ما می‌فهماند که گناه ما

۳. «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ هر کس نمی‌تواند کفاره‌ی گناهانش را بپردازد، بر محمد و آل محمد بسیار صلوات فرستد؛ زیرا صلوات گناهانش را کاملاً از بین می‌برد». صدوق، آمالی، ص ۷۳.

۴. بقره: ۸۱.

را چنان می‌شکند که پشت ما را به خاک می‌رساند و ما را زمین‌گیر می‌کند؛ درست مثل یک کُشتی که یک طرفش خیلی قدرت داشته باشد، چه بلایی سرت می‌آورد! طرف را روی دستش می‌چرخاند، محکم می‌کوبدش زمین و خاک مالش می‌کند. گناه چنین بلایی به سر ما می‌آورد. به خاک می‌زند، به خاک مذلت می‌کشد و زمین‌گیر می‌کند. انسان گنه‌کار آبرویش رفته، زمین خورده و به خاک نشسته است. حضرت می‌فرماید: به خاک معصیت افتاده‌ام. می‌خواهم مرا از این وضع بدی که به آن مبتلا هستم چنان بلند کنی که اگر بعد از این خواستند مثالی بزنند که خدا چه می‌کند با کسی که پناهنده‌ی به لطفش است و از او طلب عفو کرده، مرا نام ببرند. در بین فرشتگان تو که شاهد این صحنه هستند، ضرب المثل بشوم که تو دست مرا گرفته‌ای. در بین اولیاء و دوستان تو اُسوه بشوم. این توقّع من است.

ورطه چیست؟

«وَ خَلَصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ»، جرم که عنوان دیگری برای گناه و معصیت است، کاری که با انسان انجام می‌دهد این است که او را در گرداب یا در مرداب می‌اندازد. ورطه چنین معنایی دارد. نمی‌دانم آیا تجربه گرفتار شدن در مرداب را دارید یا نه؟ در جریان دفاع مقدّس برای من یک‌بار پیش آمد. البتّه آنجا زیاد پیش می‌آمد. در جزیره‌ی مجنون و اطرافش، اتّفاقاتی از این دست زیاد می‌افتاد. انسان یک

لحظه این صحنه برایش پیش بیاید، تمام عالم پیش چشمش تیره و تار می‌شود. تجربه‌ی عجیب و غریبی است! گاهی گل و لای وزن تو را تحمل می‌کند و از رویش رد می‌شوی؛ اما گاهی این وزن را تحمل نمی‌کند. وزن را که تحمل نمی‌کند، شروع می‌کنی به پایین رفتن. در این حالت هیچ کاری از دستت ساخته نیست؛ مگر اینکه کسی دستت را بگیرد یا دستت به چیزی اصابت کند و بتوانی خودت را نگه داری. البته این در مراحل اولیه است. اگر پایین بروی، چنانچه کسی برسد، باید خیلی زورش زیاد باشد تا بتواند تو را نجات دهد. کسی که تا مثلاً سینه‌اش در گل و لای پایین برود، خیلی زور می‌خواهد که او را نجات دهند. معمولاً در این مواقع نمی‌شود کاری کرد؛ زیرا نفر بعدی خودش مبتلا می‌شود. نوعاً چون نمی‌شود کاری کرد، فرد گرفتار را رها می‌کنند. بنده صحنه‌های این‌چنینی را دیده‌ام که نمی‌توان توصیف کرد. گاهی کسی در باتلاق گیر می‌کرد و فریاد کمک‌خواهی‌اش بلند می‌شد. کسی که صدای او را می‌شنید، جلو می‌آمد تا دستش را بگیرد. مقداری تلاش می‌کرد و بعد که می‌دید خودش دارد مبتلا می‌شود، او را رها می‌کرد. در اینجا صحنه‌ی عجیبی پیش می‌آمد. کسی که گرفتار شده بود، ناامیدانه نگاه می‌کرد و پایین می‌رفت.

شاید با این مثال توانسته باشیم معنای دقیق ورطه را نشان بدهیم. معمولاً کنار آب‌های مانده و راکد یا جزایر مرداب‌گونه، لایه‌های زیرینش چنین حالتی دارد. ورطه این است. از آنجا که جرم سنگین است، تحملت را ندارد و تو را پایین می‌کشد و با

خودش می برد؛ مگر این که دستت به جایی اصابت کند که بتواند وزن تو را تحمل کند یا کسی دستت را بگیرد که بتواند تو را بیرون بیاورد. هرچه که انسان پایین تر برود، احتمال بیرون آمدنش هم کمتر می شود. اگر تجربه شود، تجربه ی فوق العاده وحشتناکی است. این ورطه است. حالا اگر ورطه به ورطات تبدیل بشود، چه؟ یعنی شما از اینجا پایت را برمی داری و جای دیگر می گذاری، اما آنجا هم بدتر از جای قبلی است.

گاهی هم اولش که هنوز انسان گرفتار نشده، تا بخواهد پایش پایین برود، خودش را یک لحظه می کشد. قدم بعدی را در جای دیگر می گذارد، آنجا هم پایین می رود. از آنجا بیرون می آید، جای دیگر پا می گذارد، آنجا هم فرو می رود. هرطرف که نگاه می کند، این گونه است. ورطات همچنین حالتی دارد. تنوع معصیت ها انسان را وسط چنین مصیبت بزرگی قرار می دهد.

«فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»، یعنی من می دانم که چه کسی می تواند دست مرا بگیرد و از این ورطه بیرون بکشد. فقط از آنها ساخته است و از خدای متعال برای این کار مأموریت و وکالت دارند؛ زیرا اساساً مظهر رحمت رحمانیه ی پروردگار متعال هستند. وقتی در وجود شما این امید را پیدا می کنند، توجه پیدا می کنید که دست لطفی که از سوی خدای متعال به سوی شما دراز می شود و شما را از وسط این مهلکه بیرون می کشد و شما را بالا می آورد، دست محمد و آل محمد (علیهم السلام) است که یدالله است.

البته مصداق دیگر برای ورطه یا وَرَطَه، گرداب است. آن مثال برای خشکی بود، این مثال برای دریا یا آب‌های بزرگ است که آن‌هم چیز عجیب و وحشتناکی است که سریع عمل می‌کند. هرچه بالا باشد، با قدرت پایین می‌کشد و با خودش پایین می‌برد. حالت خطرناک‌تر زمانی است که ظاهر دریا آرام است و احساس می‌کنی اینجا می‌شود خودت را در آب بیندازی. شنا هم بلدی و با خود می‌گویی: در این آب می‌پریم تا لذت ببریم و خنک شوم. بعد هم بیرون می‌آیم. این‌هم عجیب و خطرناک است! مثلاً سد دز، همین‌طور بود. ظاهر آب را که نگاه می‌کنید، انگار آب ایستاده است و بهترین فرصت برای شنا است؛ اما وقتی داخل آن می‌روید، یکی دو لایه پایین‌تر، یعنی به اندازه‌ی قد یک آدم معمولی، به خاطر مکنده‌های سد، گردابی تشکیل شده که از بالا خود را نشان نمی‌دهد. افراد زیادی فریب ظاهر آرام آن را خوردند و غرق شدند که معمولاً جنازه‌هایشان به آسانی پیدا نمی‌شد؛ زیرا شدتش خیلی زیاد بود. یک‌وقت گرداب آشکار است، افراد احتیاط می‌کنند و خود را داخل آن نمی‌اندازند؛ اما گاهی مخفی است. در حالت‌های مردابی هم که مثال زدیم، همین‌طور است. خیال می‌کنی اینجا زمین است و می‌شود رویش ایستاد. می‌روی، آن بلا به سرت می‌آید. گاهی آبی است که می‌چرخد و پایین می‌کشد. تو از چند ده‌متری جرئت نمی‌کنی نزدیک بشوی؛ اما یک‌وقت ظاهر آب ملایم و آرام است. احساس می‌کنی اینجا می‌شود یک تپی به آب زد. وارد می‌شوی و ...

یک مورد پیش آمد که یکی از بچه‌ها در گرداب افتاد. شروع کرد به کمک خواهی و فریاد زدن. آنجا دل شیر و توان فوق‌العاده‌ای می‌خواهد که کسی داخل آب برود و فرد گرفتار را نجات دهد. یکی از غواص‌های ماهر و ورزیده آنجا بود. نتوانست تحمل کند. از ارتفاع خودش را در آب پرتاب کرد و با یک شگرد فوق‌العاده، دستش را رساند به کسی که نعره می‌کشید و نجات می‌خواست. او را کشید و از آن ورطه خارج شد؛ اما خودش در آن افتاد و غرق شد!

باتلاق گناه

چرا بر این حالت دائم تأکید می‌کنم؟ برای اینکه ما نمی‌فهمیم گناه یعنی چه. مسئله‌ی بسیار مهم و خطیری است. امام (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) از تعبیر «مَصَارِع» استفاده کردند. «مَصَارِع» زمین خوردنی است که شخص دیگر نمی‌تواند از جایش بلند بشود؛ زمین خوردن عادی نیست. گناه چنان انسان را زمین می‌زند که نمی‌تواند بلند شود؛ زیرا این بار سنگین روی دوش انسان می‌نشیند و بلند نمی‌شود. علاوه بر این، آبروی انسان را هم از بین می‌برد. در آن تعبیر اوّل گفت: دست مرا بگیر و بلند کن. الان من دیگر زمین خورده هستم. با این فشاری هم که روی من است، اصلاً نمی‌توانم بلند شوم. تعبیر قبلی این بود: «مَنْ قَدْ أَنهَضَتْهُ بِتَجَاوُزِكَ عَنْ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ»؛ «أَنهَضَتْهُ» یعنی بلند کن کسی را که زمین خورده است. ، دومی تعبیر سنگین‌تری است: «و»

خَلَّصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ الْمُجْرِمِينَ»، یعنی نجات می‌دهی از مهلکه و ورطه‌ای که کسی که گرفتار آن است از آن نجات پیدا نمی‌کند.

ما با گناه که روبه‌رو می‌شویم، تصوّر غلطی که شیطان برای ما طراحی می‌کند، زمین سفت است. می‌گوید: بیا جلو، مشکلی نیست. جلو که می‌روی، شروع می‌کنی به فرو رفتن. مثل آب آرام سدّ دز است که به ظاهر آب خوبی برای شنا کردن است. شیطان می‌گوید: فعلاً حال کن تا بعد. گویی می‌شود بعدها نجات پیدا کرد. اما وقتی وارد گناه شدی، از پایین آن ورطه تو را پایین می‌کشد. گناه این‌طوری است.

حالا نتیجه چه می‌شود؟ اسم کسانی را هم آوردی که رحمت خاصّ و وکیل خدای متعال برای نجات هستند. اصلاً کارشان امداد و نجات است؛ فقط تو باید مضطر بشوی. یعنی بفهمی با گناه چه بلایی به سرت می‌آید؛ بفهمی چطوری زمین خوردی که نمی‌توانی بلند شوی. اگر این را درک کنی، ضجّه می‌زنی. بفهمی در مرداب یا گردابی افتادی که تو را پایین می‌کشد. آن وقت حالت تو عادی نیست. چنین کسی ضجّه و فریاد می‌زند: «يا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» کمک‌خواهی‌اش یک کمک‌خواهی عادی نیست که بگوید: برایم مشکلی پیش آمده است. می‌بیند چطوری دارد پایین می‌رود؛ لذا فریادش بلند است. اگر کسی این‌طوری فریادخواهی کرد، دستش را می‌گیرند. یعنی به آن اضطراب برسد و بفهمد چه بلایی به سر خودش آورده است. آن وقت دستش را می‌گیرند و نجاتش می‌دهند.

جمله بعدی خیلی شیرین است: «فَأَصْبَحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سَخَطِكَ» وقتی دست مرا گرفتی، من آزادشده‌ی عفو تو می‌شوم؛ یعنی عفو تو مرا از اسارت خشم تو آزاد می‌کند. آن وَرَطَه‌ی خطرناک و مهلک، خشم و سَخَطِ تو است. خشم تو اگر بگیرد، چیزی را باقی نمی‌گذارد. آن وقت رحمت تو، آن هم با جلوه‌ی نابش، مرا از اسارت آزاد کرده است؛ چون گناه اسارت است و پایت را در مرداب خود گرفتار می‌کند و تو را می‌برد. البته اگر تجربه‌اش را انسان نداشته باشد، هرچه هم برایش بگویند، آن حس پیدا نمی‌شود و نمی‌فهمد که اسیر مرداب یا گرداب شدن یعنی چه؟!

«فَأَصْبَحَ» انسان گنه‌کار یک‌دفعه به خودش می‌آید و می‌بیند: «طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سَخَطِكَ» عفو خداوند او را از اسارت خشمش آزاد کرده است. «وَعَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَدْلِكَ»، عدل تو، مایه هلاکت من است: «وَعَدْلُكَ مُهْلِكِي» و اینجا عنایت خاصّ تو مرا از عدلت نجات می‌دهد.

بازسازی انسان گنه‌کار در سایه عنایت اهل بیت

«صُنْعَ» یعنی برخورد بسیار شیرینِ مملو از محبت و عاطفه. صنعت یک ساختن عادی نیست؛ ساختنی است که لطیف و ظریف است. در بین خودمان می‌گوییم «هنری» می‌سازد.

درباره‌ی جناب موسی بن عمران (عَلَىٰ نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَام) تعبیری است که دل از همهی اهل معنا می‌برد و این تعبیرها را که می‌شنوند، از خود بی‌خود می‌شوند. یکجا دارد که: «وَ لَتُصَنَعَ عَلٰی عَيْنِي^۵». خیلی تعبیر لطیفی است؛ یعنی می‌خواهم زیر نظر و نگاه خودم ساخته بشوی. خدای متعال با این بنده‌ی خودش چه کرده است؟ تا می‌رسد به مقام کَلِيمُ اللّٰهِ. چند قدم می‌رود جلوتر دیگر حرف تمام می‌شود: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» چون من خودم را برای تو ساخته‌ام.

در اینجا امام می‌گوید: «وَ عَتِيقَ صُنْعِكَ» یعنی با من از آن رفتارهای مخصوص داشته باش. «وَ عَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَ تَأَقِ عَدْلِكَ»، چون دستگاه عدل تو مرا گرفته و اگر بگیرد، طومار مرا می‌ببجد، مجاله‌ام می‌کند و هیچ چیزی برایم باقی نمی‌گذارد؛ مرا جزء کسانی قرار بده که عفو تو مرا از چنگ عدل تو بگیرد و من مثل شوم و مرا بسازد و بهتر از قبل شوم. ماشین‌های قراضه و تصادفی را دیده‌اید که اصلاً معلوم نیست چه بوده؛ اصلاً هویتش منقلب شده است. می‌گوید: خدایا من این‌طوری شدم، گناه مرا قراضه کرده؛ یعنی اصلاً من شبیه آدم نیستم. تو مرا زیبا خلق کردی؛ «خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ»^۶ تو را بیافرید و اعضایت تمام کرد و اعتدالت بخشید» اما چنان

۵. طه: ۳۹.

۶. انفطار: ۷.

قراضه و استحاله شدم که دیگر قیافه‌ام به آدم‌ها نمی‌رود: «الصُّورَتُ صُورَتُ الْإِنْسَانِ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ الْحَيَوَانِ». وقتی ولیّ تو به من نگاه می‌کند، حالش بد می‌شود که این چه قیافه‌ای است که این درست کرده است. حالا به خداوند می‌گوییم: من قراضه را صُنْعِ تو از دست عدلت بگیرد و مرا بازسازی کند و تو هستی که می‌توانی مرا بهتر و زیباتر و خوش‌ظرفیّت‌تر از اوّل درست کنی. فقط تو می‌توانی. من از تو چنین توقّعی دارم.

علی بن ابی طالب (علیه الصلاة والسلام)، مظهر صُنْعِ الهی

«عَتِيقُ» از «عَتَقُ» است؛ یعنی من به زنجیر کشیده شده‌ی عدلت هستم؛ مگر اینکه صُنْعِ تو مرا آزاد کند. منتها نه یک آزادی عادی؛ بلکه بهتر از اوّل شوم. گاهی وسیله‌ای را برای تعمیر به بعضی از صنعتگرها که می‌دهی، از اوّلش هم بهتر می‌شود.

حال چه کسی ما را بهتر از اوّلمان از آب درمی‌آورد؟ علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ) که مظهر صُنْعِ است. اگر خودت را بسیاری به جلوه‌ی تامّ ولایتش که الان وجود اقدس حضرت مهدی (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ أَرْوَاحُنَا لِتُرَابِ مَقْرَدَمِهِ الْفِدَا) است، بهتر از اوّلت می‌شوی. فقط باید خودت را به او برسانی. حضرت مهدی (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ) هم با صدای بلند اعلام کرده است: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ

صَنَائِعُنَا^۷». در نسخه‌ی دیگری دارد: «صَنَائِعُ لَنَا» آنهایی که لطیف باشند، می‌دانند هر دو تا درست است. هرکدام یک معنایی دارد. موسی وقتی این جمله را می‌بیند، چه حالی می‌شود؟ پیامبران وقتی کم می‌آورند، از اینجا مدد می‌گیرند. حضرت ولیُّ اللهِ الْأَعْظَمِ (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) فرمودند: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا» ما دست‌پخت‌های مخصوص ربِّ خودمان هستیم. اما بقیه چه؟ «وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا»، بقیه کارشان دست ما است. چون آنها دست جمال و جلال حق هستند. بهتر از اولش تو را درست می‌کنند؛ فقط باید خودت را به حضرت برسانی. او دستت را می‌گیرد و خدا می‌داند چطوری می‌گیرد! در اینجا امام سجّاد (عَلَيْهِ السَّلَام) خیلی لطیف آن مسیرها را به ما نشان می‌دهد و برای ما که قراضه و گرفتار در ورطه هستیم این سخنان شوق‌انگیز است.

با گفتن «فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ»، توقع بالاتر می‌رود. «وَ اجْعَلْنِي أُسْوَةً» من می‌خواهم در این نجاتی که پیدا می‌کنم، ضرب‌المثل بشوم و دیگران بگویند: ببین چطوری نجات پیدا کرد، ببین چطور درستش کردند. البته رسیدن به چنین مراحل‌ی اضطرار و استغاثه می‌خواهد.

۷. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۸۶.

«إِنَّكَ إِن تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي»، اگر این رفتار را با من داشته باشی که من غیر از این هم توقعی ندارم و اصلاً غیر از این راهی ندارم، «تَفَعَّلَهُ بِمَنْ لَّا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ، وَ لَّا يُبْرِي نَفْسَهُ مِنْ اسْتِيْجَابِ تَقْمَتِكَ تَفْعَلْ» با کسی این رفتار را داشته‌ای که او به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی خودش را مستحق نجات نمی‌داند. یعنی اگر از خودم بپرسی که: «أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱ بخوان نامه‌ات را امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده‌ای» و شایسته‌ی چه رفتاری هستی؟ من می‌گویم: شایسته‌ی این هستم که جزء قراضه‌های عالم باشم!

کلمه‌ی «يَا إِلَهِي» به نوعی آتش روشن می‌کند و لطف الهی را به جوش می‌آورد. اگر با من این رفتار را داشته باشی، با کسی این رفتار را کرده‌ای که: «لَّا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عُقُوبَتِكَ»، اصلاً انکار نمی‌کند که مستحق عقوبت تو است. من خودم را مستحق مجازات تو می‌دانم: «وَ لَّا يُبْرِي نَفْسَهُ مِنْ اسْتِيْجَابِ تَقْمَتِكَ»، من خودم را مبراً نمی‌دانم از اینکه نِقْمَت و عذاب تو بخواهد مرا در بر بگیرد. این حال من است؛ یعنی هرچی تو بگویی، من اینها را قبول دارم و هیچ حرفی برای گفتن ندارم.

دیده‌اید که به مجرم می‌گویند: آیا دفاعی داری؟ سرش را زیر می‌اندازد. می‌خواهند اعدامش کنند. حکمش را می‌داند. به او می‌گویند: آخرین دفاعت چیست؟ می‌گوید:

۱. اسراء: ۱۴.

من هیچ حرفی برای گفتن ندارم؛ من مستحق این هستم که بروم بالای دار. چون جُرْمش را به او گفته‌اند. ما اینجا این حالت را داریم. می‌گوییم: من هیچ دفاعی ندارم و خودم را مبرا نمی‌دانم. اگر این گرداب مرا با خودش ببرد - که گرداب نقت و عذاب تو است - اگر عدل تو مرا بگیرد، من مستحقش هستم و هیچ اعتراضی ندارم. اگر این رفتار با من بشود، عین عدل است. این نکته مهم است که تو خودت را مستحق عذاب می‌دانی. بعد سرت را بلند می‌کنی و می‌گویی: اما از طرف تو نه، به تو نمی‌آید: «ما هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ»^۹ چیزی که از سمت تو توقع دارم، نجات است که دستم را بگیری.

توقع هم از اینجا درست شده که تو پیغمبرت را به من معرفی کردی. می‌خواستی معرفی‌اش نکنی و نگویی: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^{۱۰} و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم!» می‌خواستی علی را به من معرفی نکنی؛ می‌خواستی فاطمه را به من معرفی نکنی؛ می‌خواستی مهدی را به من معرفی نکنی! اینها را به من معرفی کردی که مظاهر رحمت و لطف تو هستند؛ بنابراین توقع از تو، فقط و فقط نجات است.

۹. دعای کمیل.

۱۰. انبیاء: ۱۰۷.

خدایا تو را قسم می‌دهیم به حق و حقیقت امام سجّاد(علیه الصّلاة والسّلام) به حقّ صاحب این کلمات و به حقیقتش، به حقّ صاحب صحیفه و به حقیقتش، تو را سوگند می‌دهیم این دعا را و این کلمات را درباره‌ی ما مستجاب بفرما.

نصیب ما را از ماه رجب فراوان قرار بده. اگر تا این ساعت از ماه رجب ما را نبخشیدی در این لحظات و ساعت‌ها همه‌ی ما را ببخش و بیامرز.

ما را از این ورطّات، از این مهالکی که خودمان را در آن انداختیم با دستان پرکرامت امام زمانمان نجات کرامت بفرما.